نقد نظر
شماره هشتم
شهریور ۱۴۰۵
۱۸

توسعهٔ عشایر، مسیری به سوی نابودی

فاطمه سادات سخایی

کارشناس ارشد معماری منظر، دانشگاه تهران، ایران

چکیده

این مقاله با رویکردی تاریخی و انتقادی، سیاست‌های مرتبط با جامعهٔ عشایری ایران را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه «توسعه» در بسیاری از دوره‌ها از بهبود شرایط زندگی عشایر به تغییر یا حذف شیوهٔ زیست آنان تبدیل شده است. مسئلهٔ اصلی مقاله، انکار ضرورت آموزش، بهداشت، امنیت و رفاه نیست، بلکه نقد سیاست‌هایی است که برخورداری از این خدمات را به یکجانشینی و فاصله گرفتن از کوچ مشروط کرده‌اند. غلبهٔ نگاه امنیتی، نادیده گرفتن عشایر به‌عنوان سومین گونهٔ زیست اجتماعی، بی‌اعتبار شدن حقوق عرفی بر مرتع و ایل‌راه، توسعهٔ روستامحور، ساخت سکونتگاه‌های نامتناسب، تضعیف اقتصاد دامداری و حذف تدریجی نهادهای محلی، از مهم‌ترین محورهای این فرایند بوده‌اند. این سیاست‌ها، در کنار آموزش یکسان‌ساز، ضعف مشارکت، نادیده گرفتن نقش زنان، بازنمایی فرهنگی نادرست و گردشگری غیرجامعه‌محور، به محدود شدن قلمرو کوچ، کاهش استقلال اقتصادی و گسست در انتقال فرهنگی انجامیده‌اند. نتیجه آنکه نابودسازی ساختار عشایری حاصل یک تصمیم یا یک دورهٔ مشخص نیست، بلکه پیامد انباشت سیاست‌هایی است که تفاوت میان تغییر و حذف را نادیده گرفته‌اند. توسعهٔ عادلانه زمانی محقق می‌شود که حق انتخاب میان کوچ، نیمه‌کوچ‌روی و یکجانشینی به رسمیت شناخته شود و دسترسی به خدمات به ترک شیوهٔ زندگی عشایری وابسته نباشد.

واژگان کلیدی: جامعهٔ عشایری، کوچ‌نشینی، اسکان، توسعه، قلمرو، اقتصاد دامداری، سیاست‌گذاری دولتی

DOI: 10.22034/2.8.71
Email: sakhaei.f.sadat@ut.ac.ir
نشریه مکتب نقدنظر، ۲ (۸): ۲۷ - ۱۸ تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۴/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۷ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۱۰

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-10-05]

[DOI: 10.22034/2.8.71]

نقد نظر
شماره هشتم
شهریور ۱۴۰۵

چرا سیاست‌های توسعه و سامان‌دهی عشایر در ایران، با وجود ادعای بهبود رفاه و زندگی آنان، در بسیاری از دوره‌ها به تضعیف جامعهٔ عشایری انجامید؟

بیان مسئله

در بسیاری از سیاست‌های معاصر ایران، دشواری‌های زندگی عشایری نه به‌عنوان مسائلی قابل اصلاح، بلکه به‌عنوان نشانه‌ای از ناکارآمدی خود این شیوهٔ زیست در نظر گرفته شده‌اند. طرح این مسئله ازآن‌رو ضروری است که نقد سیاست‌های مربوط به عشایر نباید به معنای دفاعی احساساتی از همهٔ جنبه‌های زندگی گذشته یا انکار مشکلات واقعی کوچ‌نشینی باشد. جامعهٔ عشایری با دشواری‌هایی مانند محدودیت دسترسی به آموزش و بهداشت، ناامنی راه‌های کوچ، خشکسالی، تلفات دام، نبود خدمات دامپزشکی، ضعف دسترسی به بازار و فشارهای طبیعی روبه‌رو بوده است. مسئلهٔ اصلی این نیست که چرا دولت برای تغییر این شرایط اقدام کرد، بلکه این است که چرا در بیشتر دوره‌ها، به‌جای پرداختن به مشکلات ناشی از زندگی عشایری در عصر حاضر، خود این الگوی زیست به‌عنوان مسئله شناخته شد. سیاست‌گذاران غالباً بر این فرض تکیه داشتند که کوچ‌نشینی ذاتاً نشانهٔ عقب‌ماندگی است و توسعه زمانی تحقق می‌یابد که عشایر یکجانشین، قابل ثبت، قابل کنترل و شبیه جامعهٔ روستایی شوند. ازهمین‌رو، موضوع سیاست‌گذاری به‌تدریج از «ارتقا و توسعهٔ زندگی عشایر» به «تبدیل عشایر به جمعیتی غیرعشایری» تغییر یافت. در این نگاه، موفقیت برنامه‌ها نه با افزایش امنیت معیشتی، حفظ مراتع، استمرار فرهنگ یا رضایت جامعهٔ محلی، بلکه با تعداد خانوارهای اسکان‌یافته، خانه‌های ساخته‌شده و کاهش جمعیت کوچ‌رو سنجیده شد. فرایندی که می‌توان آن را نابودسازی ساختار عشایری نامید، الزاماً در همهٔ دوره‌های حکمرانی دارای فرمانی واحد و هدفی یکسان نبوده است. در دورهٔ رضاشاه، بخش مهمی از این فرایند آشکارا ماهیتی امنیتی، نظامی و اجباری داشت. در دوره‌های بعد، به‌ویژه پس از انقلاب، بسیاری از برنامه‌ها با نیت خدمات‌رسانی، عدالت اجتماعی و رفاه اجرا شدند. بااین‌حال، پیامد آن‌ها در بسیاری از مناطق مشابه بود (Amanullahi Baharvand, 2004; Azizi, 2024):

- محدود شدن قلمرو کوچ
- تضعیف اقتصاد دامداری
- ازمیان‌رفتن نهادهای خودتنظیم‌گر

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-10-05]
[DOI: 10.22034/2.8.71]

- گسست در تعاملات و انتقال فرهنگی
- تبدیل عشایر از جامعه‌ای مولد و مستقل به جمعیتی وابسته و حاشیه‌ای

ازاین‌رو، در بررسی این فرایند باید میان «هدف سیاست‌ها» و «پیامد تاریخی آن‌ها» تفاوت قائل شد.

نادیده‌گرفتن عشایر به‌عنوان سومین گونهٔ زیست اجتماعی

یکی از ریشه‌ای‌ترین مسائل، تقسیم جامعهٔ ایران به دو گونهٔ شهرنشین و روستانشین بوده است. در بیشتر قوانین، برنامه‌های عمرانی و نظام‌های خدماتی، محل زندگی مردم یا شهر است یا روستا. عشایر در این تقسیم‌بندی یا جمعیتی موقت و گذرا دیده شده‌اند یا گروهی که باید سرانجام در یکی از این دو قالب جای بگیرد (Safinejad, 2004; Mansouri, 2023b). این طبقه‌بندی، ویژگی اصلی زندگی عشایری را نادیده می‌گیرد. عشایر بی‌مکان نیستند. صرفاً مکان و سکونتگاه آن‌ها ثابت نیست بلکه مجموعه‌ای از ییلاق، قشلاق، ایل‌راه، چشمه (منبع آب)، مرتع، بارانداز، محل اتراق، دره، کوه و خاطرات تاریخی است. مسیر کوچ برای آنان صرفاً فاصلهٔ میان دو نقطه نیست، بلکه بخشی از قلمرو زندگی و تولید است. به همین دلیل، مسدود شدن یک مسیر، تصرف یک مرتع یا قطع دسترسی به یک منبع آب می‌تواند به اندازهٔ تخریب یک روستا یا محله، نظم زندگی آنان را مختل کند. برنامه‌ریزی رسمی اغلب «زمین» را دیده، اما «سرزمین» را ندیده است. زمین در اسناد اداری قطعه‌ای قابل‌اندازه‌گیری، ثبت و واگذاری است، در حالی که سرزمین عشایری شبکهٔ پیوسته‌ای از روابط طبیعی، اقتصادی، تاریخی و معنایی است. وقتی این شبکه به چند قطعهٔ جداگانه تقسیم می‌شود، حتی اگر بخشی از زمین در اختیار خانوار عشایری باقی بماند، امکان ادامهٔ زندگی کوچ‌رو از بین می‌رود (Mansouri, 2023a).

غلبهٔ نگاه امنیتی بر شناخت اجتماعی

در اواخر دورهٔ قاجار و آغاز حکومت پهلوی، دولت مرکزی با ناامنی، قدرت مستقل برخی ایلات، درگیری‌های منطقه‌ای و ضعف حاکمیت روبه‌رو بود. از این منظر، تشکیل ارتش منظم، کنترل مرزها و کاهش قدرت نظامی خان‌ها بخشی از فرایند دولت‌سازی به شمار می‌رفت. مسئله از جایی آغاز شد که جامعهٔ عشایری، با وجود تفاوت‌های گستردهٔ قومی، جغرافیایی و سیاسی، به‌صورت یکپارچه در جایگاه تهدید امنیتی قرار گرفت (Amanullahi Baharvand, 2004; Sadat, 2019). در ادامه، سیاست‌هایی چون خلع سلاح، سرکوب نظامی، تبعید سران و خانوارها و اجرای تخته‌قاپو، تنها ساختار قدرت خوانین را هدف قرار نداد، بلکه نظم تولید، مدیریت مرتع، تصمیم‌گیری جمعی و شبکه‌های حمایت اجتماعی را نیز مختل کرد (Sadat, 2019). تبعید برخی طوایف به مناطقی با اقلیم، زبان و فرهنگی متفاوت و زمین‌هایی نامناسب برای معیشت آنان نشان می‌دهد که هدف اصلی، سازگار کردن سیاست و قانون با جامعهٔ عشایری یا اصلاح الگوهای ناعادلانه و ناکارآمد قدرت در درون این جامعه نبود، بلکه واداشتن عشایر به پذیرش الگویی ازپیش‌تعیین‌شده بود. زندگی دامدار کوچ‌رو را نمی‌توان با انتقال اجباری به ناحیه‌ای خشک و تحمیل کشاورزی خرده‌مالکی دگرگون کرد. چنین تغییری به دانش، ابزار، آب، زمین مناسب، سرمایهٔ اولیه، بازار و زمان نیاز داشت؛ مقدماتی که در بسیاری از برنامه‌های آن دوره فراهم نبود. در نتیجه، تلف شدن دام، فقر، بیماری، مرگ‌ومیر، بازگشت پنهانی به کوچ و وابستگی به کمک‌های دولتی گسترش یافت. این فرایند در برخی مناطق، مشکلاتی چون بیکاری، ناامنی و شکل‌گیری مشاغل کاذب و غیررسمی در شهرها و روستاهای مقصد را نیز تشدید

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-10-05]
[DOI: 10.22034/2.8.71]

کـرد (Salah & Nemati, 2017). سـاختار سـنتی ایـلات نیـز بی‌نقـص نبـود و تمرکـز قـدرت در دسـت خان‌هـا، نابرابری‌هـای داخلـی و روابـط اقتدارگرایانـه بـه اصـلاح نیـاز داشـت. بـا ایـن حـال، ایـن اصـلاح می‌توانسـت از راه گسـترش نماینـدگـی محلـی، تشـکیل شـوراهای انتخابـی، حمایـت از گروه‌های کم‌قـدرت و ایجـاد نظـام حقوقـی عادلانـه انجـام شـود. دولـت به‌جـای اصـلاح تدریجـی نهادهـای محلی، آن‌هـا را کنـار زد و سـاختاری اداری را جایگزیـن کـرد کـه غالبـاً بـا محیـط و روابـط اجتماعـی هـر منطقـه بیگانـه بود.

بی‌اعتبار کردن حقوق عرفی بر سرزمین و مرتع

اقتصـاد عشـایری بـر رابطـهٔ پیوسـتهٔ انسـان، دام و مرتع اسـتوار اسـت و تضعیـف هر یـک از این سـه، دو بخش دیگـر را نیـز تحـت تأثیـر قـرار می‌دهـد. بااین‌حـال، قوانیـن مـدرن مالکیـت عمدتـاً زمانـی زمیـن را معتبـر شـناختند کـه سـند رسـمی، مـرز ثابـت و مالک مشـخص داشـته باشـد. چنیـن منطقی بـا مالکیـت جمعی، حـق عبـور، بهره‌بـرداری فصلـی و قواعـد عرفـی حاکـم بـر مراتـع عشـایری سـازگار نبـود. بسـیاری از مراتع در طـول نسـل‌ها میـان طوایـف تقسـیم شـده و براسـاس قواعـد شناخته‌شـدهٔ محلـی مدیریـت می‌شـدند. امـا چـون ایـن زمین‌هـا در معنـای جدیـد دارای سـند رسـمی نبودنـد، در برنامه‌هـای دولتـی بی‌مالـک، ملـی یـا قابـل واگـذاری تلقـی شـدند. ملـی شـدن منابـع طبیعـی و اجـرای اصلاحـات ارضـی، بدون شـناخت کافـی از نظـام عشـایری، پیونـد حقوقـی و عرفـی طوایف بـا مراتـع را تضعیف کـرد. در نتیجه، عشـایر نه‌فقط بخشـی از قـدرت سیاسـی، بلکه پایهٔ مادی معیشـت خود را نیـز از دسـت دادنـد (Digard, 1988; Safinejad, 2004). اصلاحـات ارضـی اساسـاً بـرای جامعـهٔ روسـتایی و مسـئلهٔ رابطـهٔ مالـک و زارع طراحـی شـده بـود. تعمیـم همـان الگـو بـه جامعـهٔ عشـایری کـه تولیـد آن بـر مرتـع، دام و جابه‌جایـی فصلـی اسـتوار بود، نشـان مـی‌داد کـه سیاسـت‌گذاری تفـاوت میـان روسـتا و ایـل را به‌درسـتی تشـخیص نـداده اسـت. عشـایر در ایـن فراینـد، عمـلاً بـه زارعانـی بـدون زمیـن یـا دامدارانـی بـدون مرتـع تبدیل شـدند (همـان).

هم‌زمـان، توسـعهٔ صنعـت نفـت، جاده‌هـا، خطـوط انتقـال، سـدها، مناطـق حفاظت‌شـده، گسـترش شـهرها و طرح‌هـای کشـاورزی نیـز در بخش‌هایـی از کشـور، مسـیرها و قلمروهـای عشـایری را محـدود کـرد. قـرارداد دارسـی را نمی‌تـوان تنهـا نقطـهٔ آغـاز نابـودی تمـام عشـایر ایـران دانسـت، امـا گسـترش نفـت در جنـوب و جنوب‌غـرب کشـور مناسـبات سـرزمینی برخـی ایـلات را دگرگـون کـرد. بررسـی مجموعـه‌ای از قراردادهـای آرشـیوی میـان شـرکت‌های بریتانیایـی و خوانیـن و رؤسـای ایـلات نشـان می‌دهـد کـه شـرکت‌ها بـرای احـداث راه، خـط لولـه، سـاختمان و تأسیسـات نفتـی، اسـتفاده از زمیـن، آب و مصالـح محلـی و تأمین امنیت عملیـات خـود، مسـتقیماً بـا سـران مناطـق ایلـی توافـق می‌کردنـد. در مقابـل دریافـت مبالـغ و امتیازهـای مالـی، خوانیـن متعهـد می‌شـدند زمیـن و امکانـات مـورد نیـاز را در اختیـار شـرکت قـرار دهنـد، از ممانعـت افـراد ایـل جلوگیـری کننـد، نگهبـان و نیـروی مسـلح فراهـم آورنـد و در مـواردی خسـارت واردشـده بـه تجهیـزات را جبـران کننـد (Government of India, 1926)، (اسـناد ۶، ۸، ۱۱-۱۲ و ۱۵-۱۹). ایـن اسـناد به‌تنهایـی بـرای تعییـن تمـام پیامدهـای اجتماعـی و اقتصـادی توسـعهٔ نفـت کافـی نیسـتند، امـا نشـان می‌دهنـد تصمیم‌گیـری دربـارهٔ قلمروهـای مبتنی‌بـر حقـوق جمعـی، عمدتـاً میـان شـرکت‌ها و سـران ایـل انجـام می‌شـد و اعضـای بهره‌بـردار نقـش مسـتقیمی در آن نداشـتند. چنیـن ترتیباتـی زمینـه را بـرای محـدود شـدن دسترسـی بـه مرتـع و آب، امنیتـی شـدن بخشـی از مسـیرها و تقویـت واسـطه‌گری خوانیـن میـان جامعـهٔ ایلـی و شـرکت‌های خارجـی فراهـم می‌کـرد. در مـورد بختیاری‌هـا نیـز منابـع مردم‌نگارانـه از واگـذاری مراتـع سـنتی بـه فعالیت‌هـای نفتـی، افزایـش منافـع خوانیـن بـزرگ و محـروم شـدن بخشـی از کوچ‌نشـینان از قلمروهـای پیشـین سـخن گفته‌انـد.

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-10-05]
[DOI: 10.22034/2.8.71]

بنابراین، مسئله فقط تصرف زمین نبود، بلکه نبود سازوکاری برای شناسایی حقوق فصلی و جمعی، جبران خسارت، تأمین مسیر جایگزین و مشارکت عشایر در تصمیم‌گیری‌ها بود.

یکی گرفتن توسعه با اسکان

پس از انقلاب، برخورد نظامی مستقیم با عشایر کاهش یافت و سیاست رسمی بیشتر بر عدالت، خدمات‌رسانی و اسکان داوطلبانه تأکید کرد. ایجاد مدارس، مراکز بهداشتی، تعاونی‌ها، راه‌ها، خدمات دامپزشکی و تسهیلات اعتباری در بخش‌هایی از جامعهٔ عشایری آثار مثبتی داشت. برخی خانوارهای اسکان‌یافته به خدمات درمانی، آموزش، بازار و زمین کشاورزی دسترسی بیشتری پیدا کردند و رضایت آن‌ها در بعضی شاخص‌ها افزایش یافت (Amanullahi Baharvand, 2004; Azizi, 2024). نادیده گرفتن این دستاوردها، نقد را یک‌طرفه می‌کند. بااین‌حال، بهبود دسترسی به خدمات الزاماً به معنای موفق بودن سیاست اسکان نیست. ممکن است خانواری پس از اسکان به مدرسه و درمانگاه دسترسی پیدا کند، اما همزمان دام، مرتع، استقلال اقتصادی و بخشی از روابط فرهنگی خود را از دست بدهد. ارزیابی سیاست باید همهٔ این ابعاد را در کنار هم ببیند. مشکل اساسی این بود که خدمات عمومی عمدتاً به سکونت ثابت وابسته شدند. عشایر برای برخورداری از آموزش، بهداشت، آب، برق یا تسهیلات ناچار بودند از کوچ فاصله بگیرند. به این ترتیب، اسکان ممکن بود در اسناد «داوطلبانه» باشد، اما ساختار توزیع خدمات، انتخاب دیگری باقی نمی‌گذاشت. زور نظامی جای خود را به فشار اداری و محرومیت خدماتی داد (Amanullahi Baharvand, 2004). به‌جای آنکه مدرسه، درمان، ارتباطات و دامپزشکی با تحرک جامعهٔ عشایری هماهنگ شوند، از عشایر خواسته شد برای دسترسی به این خدمات ثابت شوند. کمبود مدارس متوسطهٔ سیار، درمانگاه‌های فصلی، خدمات دامپزشکی متحرک، اینترنت در مسیرهای کوچ، ایستگاه‌های آب و اقامتگاه‌های خدماتی نشان می‌دهد که سیاست‌گذار برای استمرار کوچ سرمایه‌گذاری جدی نکرده است.

> سیاست‌های توسعهٔ عشایر در ایران در بسیاری از دوره‌ها شکست خوردند، چون برای تقویت زندگی عشایری طراحی نشدند، بلکه هدف اصلی آنها تبدیل عشایر به جمعیتی یکجانشین، قابل‌کنترل و شبیه جامعهٔ روستایی بود. در این فرایند، اسکان جای توانمندسازی، کنترل جای مشارکت و یکسان‌سازی جای پذیرش تفاوت‌های فرهنگی و سرزمینی را گرفت. درواقع «توسعه برای عشایر طراحی نشد، بلکه بر عشایر اعمال شد.»

ساخت سکونتگاه بدون شناخت شیوهٔ تولید

در بخشی از طرح‌های اسکان، مسکن براساس الگوهای رایج روستایی طراحی شد، بی‌آنکه پیوند آن با شیوهٔ معیشت و زندگی عشایری در نظر گرفته شود. در حالی که مسکن عشایری تنها محل سکونت نیست، بلکه بخشی از نظام تولید، نگهداری دام، روابط خانوادگی و تغییرات فصلی زندگی است. بنابراین، خانه‌ای که از این روابط جدا باشد، نمی‌تواند جایگزین یک نظام زیستی کامل شود و صرفاً شکل سکونت را تغییر می‌دهد (Zarghami, 2016; Danaeinia & Eilbeigipoor, 2018). معماری عشایری نیز به ظاهر سیاه‌چادر محدود نمی‌شود، بلکه حاصل تجربه‌ای طولانی در سازگاری با اقلیم، جابه‌جایی، روابط اجتماعی و نیازهای معیشتی است. فرم، مصالح، نحوهٔ برپایی، تقسیم فضای داخلی و استقرار چادرها در قرارگاه، همزمان از اقلیم، فرهنگ، امنیت، خویشاوندی، جایگاه زنان و تقسیم کار اثر می‌پذیرند (Ranjbar & Mahmoodi, 2020). بااین‌حال، نگاه توسعه‌ای اغلب این دانش را ابتدایی و موقت تلقی کرد و به‌جای بهره‌گیری از منطق آن، الگوهای

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-10-05]
[DOI: 10.22034/2.8.71]

ثابت ساختمانی و مصالح صنعتی را جایگزین ساخت. در نتیجه، بسیاری از سکونتگاه‌های جدید با شرایط اقلیمی، اقتصادی و فرهنگی ساکنان هماهنگ نبودند و زمین‌های واگذارشده نیز همیشه ظرفیت تأمین معیشت پایدار را نداشتند. ساخت مسکن بدون ایجاد زیرساخت اقتصادی و دسترسی مناسب به منابع، در عمل تنها محل سکونت فقر را تغییر می‌دهد (Alemi & Majidi, 2022). راه متفاوت می‌توانست بر ایجاد شبکه‌ای از مراکز خدماتی در مسیرهای کوچ و نواحی ییلاقی و قشلاقی استوار باشد؛ مراکزی که دسترسی به آموزش، بهداشت، خدمات دامپزشکی، تولید و ارتباطات را تسهیل کنند. لازم نبود همهٔ امکانات به‌صورت کامل و دائمی در این نقاط مستقر شوند. فراهم کردن زیرساخت اولیه و امکان حضور دوره‌ای متخصصان نیز می‌توانست کیفیت زندگی عشایر را افزایش دهد، بدون آنکه کوچ را از میان ببرد.

تضعیف اقتصاد به‌جای اصلاح آن

اقتصاد عشایری معمولاً فقط به تعداد دام تقلیل داده شده است. در حالی که این اقتصاد مجموعه‌ای از دامداری، تولید لبنیات، پشم، پوست، بافته‌ها، صنایع دستی، دانش گیاهان، مهارت‌های محیطی، شبکهٔ مبادله و کار خانوادگی است. وقتی سیاست‌گذار فقط بر کاهش دام یا اسکان تمرکز می‌کند، روابط میان این فعالیت‌ها را از بین می‌برد. محدود شدن مراتع، افزایش قیمت علوفه، دشواری حمل دام، نبود بیمهٔ مناسب، ضعف خدمات دامپزشکی، واسطه‌گری در فروش، کمبود صنایع فرآوری و ناتوانی در دسترسی مستقیم به بازار، دامداری عشایری را کم‌سود کرده است. سپس همین کاهش سود به‌عنوان مدرکی برای ناکارآمد بودن کوچ معرفی شده، بدون آنکه نقش سیاست‌ها در تضعیف اقتصاد بررسی شود (Amanullahi Baharvand, 2004; Shekari et al., 2022) در برخی طرح‌های اسکان، دامداری کاهش یافته و خانوار به مشاغل روزمزدی، کشاورزی کم‌بازده یا کار غیررسمی وابسته شده است. کاهش تعداد دام لزوماً نشانهٔ پیشرفت و امروزی‌شدن نیست، به‌ویژه هنگامی که منبع درآمد جایگزین پایدار وجود ندارد. وابستگی به خرید علوفه نیز می‌تواند خانوار را نسبت به نوسان قیمت‌ها آسیب‌پذیرتر کند (Azizi, 2024). اهمیت این مسئله فقط به معیشت عشایر محدود نیست؛ این جامعه، با وجود سهم اندک از جمعیت کشور، تولید بخش قابل‌توجهی از پروتئین حیوانی را عهده‌دار بوده‌است. ازاین‌رو، تضعیف دامداری عشایری می‌تواند ظرفیت تولید داخلی و تاب‌آوری امنیت غذایی کشور را نیز کاهش دهد. اقتصاد عشایری نیازمند اصلاح و تنوع‌بخشی بود، نه حذف. صنایع فرآوری کوچک، فروش مستقیم، برندهای محلی، بیمهٔ دام، انرژی خورشیدی، خدمات دیجیتال، گردشگری محدود و جامعه‌محور و احیای صنایع دستی می‌توانستند در کنار دامداری قرار بگیرند. فعالیت‌های مکمل باید تاب‌آوری معیشت را افزایش دهند، نه اینکه بهانه‌ای برای کنار گذاشتن دامداری و کوچ باشند.

تقلیل مسئلهٔ محیط‌زیست به حضور عشایر

یکی از توجیه‌های رایج برای اسکان یا محدود کردن عشایر، تخریب مراتع و چرای بیش از ظرفیت بوده است. تخریب مراتع مسئله‌ای واقعی است، اما نسبت دادن آن به «کوچ‌نشینی» بدون بررسی سایر عوامل، تحلیلی ساده‌انگارانه است. خشکسالی، افزایش جمعیت دام، مسدود شدن مسیرها، کاهش وسعت مراتع، معدن‌کاری، سدسازی، کشاورزی، تصرف زمین، ضعف نظارت، چاه‌های غیرقانونی و تمرکز اجباری دام در محدوده‌های کوچک همگی در تخریب مرتع نقش دارند. کوچ فصلی در اصل راهی

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-10-05]
[DOI: 10.22034/2.8.71]

برای توزیع فشار چرا در مکان‌ها و زمان‌های متفاوت بوده است. وقتی مسیرها بسته می‌شوند و دام‌ها ناچارند مدت بیشتری در یک محدودهٔ کوچک باقی بمانند، فشار بر پوشش گیاهی بیشتر می‌شود. برخی پژوهش‌ها نشان داده‌اند که در نمونه‌های بررسی‌شده، کاهش ارزش اکولوژیک گیاهان در مراتع دامداران یکجانشین نزدیک به سه برابر مراتع مورد استفادهٔ کوچ‌روها بوده است (Sharafatmandrad & Khosravi Mashizi, 2020). این یافته دست‌کم نشان می‌دهد که یکجانشینی را نمی‌توان به‌طور خودکار راه‌حل حفاظت از مرتع دانست. جامعهٔ عشایری طی نسل‌ها دانشی دقیق دربارهٔ زمان کوچ، وضعیت گیاهان، منابع آب، خواص دارویی گونه‌ها، زادآوری دام و تغییرات اقلیمی تولید کرده است. این دانش همیشه به حفاظت کامل منتهی نشده و در شرایط فشار اقتصادی ممکن است بهره‌برداری ناپایدار نیز رخ دهد، اما حذف صاحبان دانش از مدیریت منابع، امکان اصلاح رفتار و حفاظت مشارکتی را کاهش می‌دهد. کم‌کاری سیاست‌گذاری در این حوزه، نساختن نظام مدیریت مشترک مرتع میان دولت و جامعهٔ محلی است. به‌جای آنکه عشایر در تعیین ظرفیت چرا، زمانِ ورود، احیای مراتع و حفاظت از گیاهان شریک باشند، اغلب یا متهم تخریب شناخته شده‌اند یا صرفاً دریافت‌کنندهٔ دستور بوده‌اند.

آسیب به ساختار اجتماعی بدون ساختن جایگزین مناسب

جامعهٔ عشایری بر شبکه‌ای از همکاری، تقسیم کار، تصمیم‌گیری جمعی، حمایت خانوادگی و مدیریت بحران استوار بوده است. کوچ، مراقبت از دام، عبور از مسیرهای دشوار و بهره‌برداری از مرتع، بدون این همکاری جمعی امکان‌پذیر نبود. ازاین‌رو، تضعیف نظام ایلی فقط به حذف خان یا رئیس ایل محدود نشد، بلکه بخشی از شبکه‌های اعتماد، مسئولیت و همبستگی اجتماعی را نیز ازمیان‌برد. این نقد به معنای مطلوب دانستن همهٔ مناسبات سنتی نیست. برخی ساختارهای ایلی نابرابر، مردسالارانه یا مبتنی‌بر قدرت موروثی بودند و به اصلاح نیاز داشتند. بااین‌حال، دولت به‌جای اصلاح تدریجی این روابط از درون و ایجاد نهادهای انتخابی و پاسخ‌گو، بخش مهمی از اختیار محلی را به ساختارهای اداری منتقل کرد. شوراها و سازمان‌های جدید نیز در بسیاری از موارد از دل روابط واقعی جامعه شکل نگرفتند. در نتیجه، جامعهٔ عشایری بخشی از توان خودسامان‌دهی خود را از دست داد، بی‌آنکه در نظام جدید اختیار مؤثری به دست آورد. تصمیم‌های مربوط به مرتع، کوچ، تسهیلات، اسکان و گردشگری اغلب خارج از جامعه گرفته شد. مشارکت عشایر نیز در بسیاری از موارد به حضوری نمادین در جلسات یا تأیید تصمیم‌هایی از پیش تعیین‌شده محدود ماند و گاه تحت تأثیر روابط شخصی و منفعت‌طلبی افراد، از مسیر اصلی خود خارج شد. نقش زنان نیز در این سیاست‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفت. زنان در تولید لبنیات، بافت، برپایی و نگهداری چادر، انتقال زبان، تربیت کودکان و حفظ حافظهٔ فرهنگی جایگاهی اساسی دارند. با این حال، بسیاری از برنامه‌ها خانوار را از طریق مرد سرپرست تعریف کردند و زیرساخت، تسهیلات و آموزش را براساس نقش‌های مردانه طراحی کردند. کاهش صنایع دستی و تغییر الگوی تولید نیز، علاوه‌بر پیامدهای اقتصادی، جایگاه اجتماعی زنان را تضعیف کرد (Danaeinia & Eilbeigipoor, 2018; Noroozi, 2021).

آموزش یکسان‌ساز و گسست نسلی

توسعهٔ آموزش برای کودکان عشایر ضرورتی انکارناپذیر بود. مدرسهٔ عشایری و تلاش معلمان سیار از اقدامات ارزشمند تاریخ آموزش ایران است. مسئله در اصل آموزش نیست، بلکه در محتوای یکسان‌ساز

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-10-05]
[DOI: 10.22034/2.8.71]

و ساختاری است که کودک را میان ادامهٔ تحصیل و ادامهٔ زندگی عشایری مجبور به انتخاب می‌کند. مدارس ثابت، به‌ویژه در مقاطع بالاتر، موجب شدند بخشی از کودکان برای تحصیل از خانواده و مسیر کوچ جدا شوند. محتوای آموزشی نیز کمتر به تاریخ ایلات، محیط‌زیست محلی، دامداری، صنایع دستی، زبان‌های بومی و مهارت‌های زندگی عشایری پرداخته است. بنابراین کودک برای موفق شدن در نظام رسمی، باید دانشی را کسب کند که او را برای خروج از جامعهٔ خود آماده می‌کند، نه برای اصلاح و ادامهٔ آن (Shekari et al., 2022). بخش زیادی از فرهنگ عشایری به‌صورت شفاهی و عملی منتقل می‌شود. شناخت مسیر، خواندن نشانه‌های طبیعت، نام گیاهان، شیوه‌های نگهداری دام، موسیقی، روایت‌ها، آیین‌ها و مهارت‌های ساخت، در جریان زندگی آموخته می‌شوند. جدایی طولانی کودک از این محیط، زنجیرهٔ انتقال فرهنگی را قطع می‌کند. راه مناسب، محروم نگه داشتن کودک از آموزش رسمی نیست. آموزش باید با تقویم کوچ هماهنگ شود، مدارس متوسطهٔ سیار یا ترکیبی گسترش پیدا کنند، فناوری آموزش از راه دور در دسترس باشد و محتوای محلی در کنار برنامهٔ ملی قرار گیرد. کودک عشایر نباید برای تحصیل، ناچار به انکار هویت خود شود.

بازنمایی عشایر میان عقب‌ماندگی و نمایش

فرهنگ عمومی ایران در برخورد با عشایر معمولاً میان دو تصویر در نوسان بوده است. در یک تصویر، عشایر مردمانی خشن، بی‌نظم، مسلح و مانع پیشرفت معرفی شده‌اند. در تصویر دیگر، به مردمانی رنگارنگ، مهمان‌نواز و زیبا برای عکاسی، جشنواره و گردشگری تقلیل یافته‌اند. هر دو تصویر، زندگی واقعی و پیچیدگی جامعهٔ عشایری را حذف می‌کنند. تصویر نخست، اسکان و کنترل را توجیه می‌کند. تصویر دوم، فرهنگ عشایری را از یک نظام زندهٔ اجتماعی به مجموعه‌ای از لباس، موسیقی، چادر و صنایع دستی تبدیل می‌کند. در این حالت، جامعه‌ای که امکان ادامهٔ زندگی خود را از دست داده است، در نمایشگاه‌ها و تبلیغات گردشگری به‌عنوان «میراث» بازنمایی می‌شود (Shekari et al., 2022؛ Noroozi, 2021). فرهنگ عشایری تنها چیزی برای تماشا نیست. این فرهنگ شامل رابطهٔ انسان با سرزمین، دانش محیطی، نظام خویشاوندی، زبان، حافظهٔ تاریخی، تقسیم کار، تولید، آیین و معماری است. جدا کردن عناصر ظاهری از بستر زندگی، نوعی موزه‌ای کردن فرهنگ است. سیاه‌چادر زمانی معنا دارد که بخشی از زندگی، تولید، حرکت و روابط اجتماعی باشد، نه صرفاً دکور یک اقامتگاه (Danaeinia & Eilbeigipoor, 2018; Noroozi, 2021). فضای فرهنگی کشور همچنین سهم تاریخی عشایر را در تشکیل حکومت‌ها، دفاع از مرزها، تولید، انقلاب مشروطه و تاریخ سیاسی ایران کمتر از حد لازم بازگو کرده است. حذف آنان از روایت ملی، زمینه را برای شکل‌گیری شرم هویتی در نسل جوان فراهم کرده است.

گردشگری بدون اختیار جامعهٔ میزبان

گردشگری می‌تواند بخشی از درآمد خانوارهای عشایری را تأمین کند، برای صنایع دستی بازار بسازد و ارزش فرهنگ محلی را دوباره به اعضای جامعه نشان دهد. مطالعات انجام‌شده در فارس نشان می‌دهند که گردشگری، در صورت اجرای درست، می‌تواند سرمایهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعهٔ عشایری را تقویت و وابستگی کامل به دامداری را کاهش دهد. اما گردشگری نباید جای دامداری را بگیرد، زیرا خود فعالیتی فصلی و آسیب‌پذیر است (Noroozi, 2021؛ Shekari et al., 2022). اگر تورها، قیمت‌گذاری، اقامتگاه‌ها و روایت فرهنگی در اختیار شرکت‌ها و راهنمایان بیرونی باشد، جامعهٔ

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-10-05]
[DOI: 10.22034/2.8.71]

عشایری بار دیگر به موضوع تصمیم دیگران تبدیل می‌شود. در چنین وضعی ممکن است آیین‌ها برای گردشگران اجرا شوند، منسوجات غیرمحلی جای صنایع دستی را بگیرند، درآمد به‌طور نابرابر توزیع شود و رفتارهایی مانند پرداخت‌های نامتعارف به کودکان، وابستگی و تکدی‌گری ایجاد کند (Shekari et al., 2022). گردشگری عشایری باید با رضایت جامعه، مالکیت محلی، تربیت راهنمایان بومی، تعیین ظرفیت حضور گردشگر، توزیع شفاف درآمد و حق توقف فعالیت همراه باشد. فرهنگ محلی نباید برای تأمین انتظار گردشگر تحریف یا نمایشی شود. جامعهٔ میزبان باید بتواند تعیین کند چه چیزی قابل نمایش است و چه بخش‌هایی خصوصی یا آیینی باقی می‌مانند (Noroozi, 2021; Shekari et al., 2022).

نبود سیاست یکپارچه و ارزیابی بلندمدت

مسائل عشایر میان نهادهای متعدد مانند سازمان امور عشایر، منابع طبیعی، جهاد کشاورزی، آموزش‌وپرورش، میراث فرهنگی، وزارت راه، محیط‌زیست و استانداری‌ها تقسیم شده است. هر نهاد بخشی از مسئله را می‌بیند، اما زندگی عشایری یک کل به‌هم‌پیوسته است. تصمیمی که برای حفاظت از مرتع گرفته می‌شود، بر دام، درآمد، مسیر کوچ، آموزش کودکان و سکونت اثر می‌گذارد. کمبود هماهنگی باعث شده یک دستگاه از ادامهٔ کوچ حمایت کند و دستگاه دیگر مسیر کوچ را با جاده، سد، معدن، کشاورزی یا محدودیت حفاظتی مسدود سازد. گاهی نیز برای اسکان اعتبار وجود دارد، اما برای تجهیز ایل‌راه یا مدرسهٔ سیار بودجهٔ کافی اختصاص پیدا نمی‌کند. معیارهای ارزیابی نیز عمدتاً کالبدی و عددی بوده‌اند: چند خانه ساخته شد، چند خانوار اسکان یافت، چند کیلومتر راه احداث شد یا چه میزان تسهیلات پرداخت شد. کمتر پرسیده شده که پس از ده یا بیست سال، درآمد خانوار چه تغییری کرده، چه مقدار دام باقی مانده، جوانان کجا رفته‌اند، زنان چه نقشی دارند، زبان و آیین‌ها چگونه منتقل می‌شوند و آیا خانوار هنوز قدرت انتخاب دارد یا نه. بدون ارزیابی بلندمدت، ممکن است طرحی در سال نخست به دلیل دسترسی به برق و خانه موفق دیده شود، اما در سال‌های بعد با بیکاری، مهاجرت جوانان، فروش دام و حاشیه‌نشینی روبه‌رو شود.

جمع‌بندی

کم‌کاری اصلی در سیاست‌گذاری مربوط به عشایر، ناتوانی در تشخیص تفاوت میان «تغییر» و «حذف» بوده است. هیچ جامعهٔ زنده‌ای بدون تغییر باقی نمی‌ماند و عشایر نیز مانند دیگر گروه‌های اجتماعی حق برخورداری از آموزش، بهداشت، فناوری، امنیت و رفاه را دارند. بااین‌حال، تغییر زمانی می‌تواند توسعه نام گیرد که قدرت انتخاب و ظرفیت ادامهٔ زندگی را افزایش دهد. هنگامی که تنها مسیر پیش‌رو، تبدیل عشایر به جمعیتی روستایی یا شهری باشد، دیگر نمی‌توان آن را توسعهٔ جامعهٔ عشایری دانست. سیاست‌های ایران در دوره‌های مختلف، به‌جای آنکه بر ایمن‌تر شدن کوچ، سودآورتر شدن اقتصاد دامداری، دسترس‌پذیرتر شدن آموزش، پایداری مرتع و تداوم فرهنگ تمرکز کنند، بیشتر در پی اسکان عشایر و قرار دادن آنان در چارچوب نظم اداری بوده‌اند. در دورهٔ رضاشاه، این هدف با سرکوب، تبعید و تخته‌قاپو دنبال شد. در دهه‌های بعد، ملی شدن مراتع، برنامه‌های زمین و الگوهای توسعهٔ روستامحور، بنیان اقتصادی کوچ را تضعیف کردند. پس از انقلاب نیز خدمات‌رسانی ارزشمند، به دلیل وابستگی به سکونت ثابت، در بسیاری از موارد به عاملی برای ترک کوچ تبدیل شد. نقد فرایند نابودسازی عشایر به معنای بازگرداندن جامعه به گذشته یا احیای قدرت خان‌ها نیست.

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-10-05]
[DOI: 10.22034/2.8.71]

مسئله، بازگرداندن حق انتخاب به جامعهٔ عشایری است. برخی خانوارها ممکن است یکجانشینی را انتخاب کنند، برخی کوچ کامل را ادامه دهند و برخی به الگوهای نیمه‌کوچ‌رو روی آورند. سیاست عادلانه باید هر سه انتخاب را به رسمیت بشناسد و دسترسی به خدمات را به هیچ‌یک از آن‌ها مشروط نکند. آنچه در ایران از دست رفته، تنها تعدادی چادر یا مسیر کوچ نیست، بلکه بخشی از دانش سرزمین، نظام تولید، حافظهٔ تاریخی، تنوع فرهنگی و شیوه‌ای از سازگاری با اقلیم تضعیف شده است. این فرایند حاصل یک عامل یا یک دولت نبوده، بلکه نتیجهٔ انباشت نگاه امنیتی، قوانین نامتناسب، توسعهٔ غیرمکان‌مند، تمرکز اداری، ضعف مشارکت و بازنمایی فرهنگی نادرست بوده است. بنابراین، دقیق‌ترین نقد این نیست که دولت هیچ خدمتی به عشایر ارائه نکرده است. نقد اصلی این است که خدمات و تغییرات، اغلب با هدف حفظ قدرت انتخاب و استقلال جامعهٔ عشایری طراحی نشدند. توسعه زمانی به حذف تبدیل شد که عشایر برای دسترسی به مدرسه، درمان، مسکن و امنیت ناچار شدند از مرتع، دام، مسیر، زبان، حافظهٔ فرهنگی و شیوهٔ زندگی خود فاصله بگیرند.

منابع

- Alemi, B., & Majidi, M. (2022). Explain the strategies for designing temporary housing based on nomadic housing in Iran. *Disaster Prevention and Management Knowledge, 11*(4), 414-427. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23225955.1400.11.4.6.5
- Amanullahi Baharvand, S. (2004). Decline of Nomadism in Iran: Settlement of Tribes and Nomads. *National Studies Journal, 5*(17), 155-183. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735059.1383.5.17.6.5
- Azizi, S. (2024). Analysis of Social and Economic Indices of Nomads Before and After Settlement in Malard County. *Journal of Rural Research, 14*(4), 732-747. https;//doi.org/10.22059/jrur.2023.359167.1835
- Danaeinia, A., & Eilbeigipoor, F. (2018). The Characteristics of the Cultural Landscape of the Bakhtiari Nomads and its Impact on the Structure of Nomadic Architecture. *Bagh-e Nazar, 14*(57), 63-74. https://www.bagh-sj.com/article_57879.html?lang=en
- Digard, J.-P. (1988). Baḵtīārī tribe i. Ethnography. *Encyclopaedia Iranica, 3*(5), 553–559. https://www.iranicaonline.org/articles/baktiari-tribe/ba%e1%b8%b5tiari-tribe-i-ethnography
- Government of India. (1926). *Assurances, undertakings and agreements, etc., made by certain chiefs and khans of Southern Persia with the British Government and certain British trading companies*. Government of India Press. British Library, India Office Records and Private Papers, IOR/L/PS/20/C231. Qatar Digital Library.
- Mansouri, S. A. (2023a). The Ratio of Development to the Territorial Concept. *MANZAR, the Scientific Journal of landscape, 15*(64), 3-3. https://doi.org/10.22034/manzar.2023.180070
- Mansouri, S. A. (2023b). Placed Nomads. *MANZAR, the Scientific Journal of landscape, 15*(65), 3-3. https://doi.org/10.22034/manzar.2023.185721
- Noroozi, H. (2021). The tangible and intangible heritages of Iranian nomads: The touristic potential of pastoral nomadism. *International Journal of Tour Guiding Research, 2*(1), Article 7. https://doi.org/10.21427/ktcb-zv15
- Ranjbar, N., & Mahmoodi, M. (2020). Morphology of black tent in southwestern Iranian nomads. *Journal of Art and Civilization of the Orient, 8*(27), 15-26. https://doi.org/10.22034/jaco.2020.202202.1119
- Sadat, M. (2019). Analysis of the Exile of Tribes and Nomads during Reza Shah Era. *Historical Researches, 11*(3), 87-104. https://doi.org/10.22108/jhr.2020.118920.1799
- Safinejad, J. (2004). Social Structure among Nomads in Iran. *National Studies Journal, 5*(17), 43-84. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735059.1383.5.17.2.1
- Salah, M., & Nemati, M. (2017). The Impact of military action of Nomads Settling Project on the Lorestan Social Life (1302-1312). *Journal of Historical Researches of Iran and Islam, 10*(19), 145-170. https://doi.org/10.22111/jhr.2017.2978
- Sharafatmandrad, M., & Khosravi Mashizi, A. (2020). Ethnopharmacological study of native medicinal plants and the impact of pastoralism on their loss in arid to semiarid ecosystems of southeastern Iran. *Scientific Reports, 10*, 15526. https://doi.org/10.1038/s41598-020-72536-z
- Shekari, F., Ziaee, M., Faghihi, A., & Jomehpour, M. (2022). Nomadic livelihood resilience through tourism. *Annals of Tourism Research Empirical Insights, 3*, 100034. https://doi.org/10.1016/j.annale.2022.100034
- Zarghami, E. (2016). A Comparative Study on Iranian Nomads Housing. *Journal of Housing and Rural Environment, 35*(155), 19-36. http://jhre.ir/article-1-1370-en.html

COPYRIGHTS
Copyright for this article is retained bye the authors with publication rights granted to Journal of Critical Reviews (JCR); The Iranian Journal of Critical Studies in Place. This is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (https://creativecommons.org/version4/)

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-10-05]

[DOI: 10.22034/2.8.71]